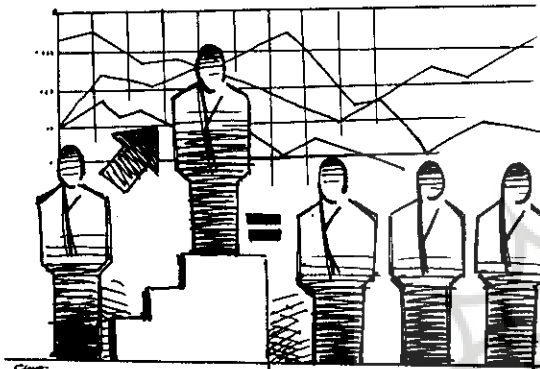


برگردان از محمدعلی طوسی
منبع: بیزینس ویک

«زمان ژوئیه ۱۹۵۹ است، و مکان نمایشگاه آمریکایی در مسکو. در گفت‌وگوی ستیزه‌جویانه «ریچاره نیکسون» معاون ریاست جمهوری آمریکا با «نیکیتا خروشچف» دبیر اول حزب کمونیست روسیه شوروی، معاون ریاست جمهوری آمریکا به تعریف و تمجید نیک فرجامی پدید آمده از سرمایه‌داری برای مردم آمریکا می‌پردازد و به حق انتخاب و آزادی‌های آنان اشاره می‌کند. «خروشچف» پاسخ می‌دهد که کارگران سوسیالیست مردمی شادمانند و هرچه نیاز دارند در اختیار دارند. افزون بر آن، وی می‌گوید که: در هفت سال آینده ما شما را پس خواهیم زد.»

پیوندهای مردم سالاری و رشد اقتصادی



اقتصاددانی در دانشگاه «بریتیش کلمبیا»، پی‌آمدهای اقتصادی نزدیک به یک صد کشور را از سال ۱۹۶۰ تا سال ۱۹۸۵ مقایسه کرده و بدین نتیجه رسیده‌است که میان کشورهای مردم‌سالار با کشورهای غیرمردم‌سالار یا خودکامه تفاوتی اندک به سود کشورهای غیرمردم‌سالار وجود دارد. یافته‌های وی این نظر را تایید می‌کند که در کوتاه‌مدت، دولت‌های خودکامه، به‌ویژه آنهایی که به مردمشان «حقوق اقتصادی» مانند حق حرمت مالکیت خصوصی اعطاء می‌کنند، می‌توانند نتیجه‌های قوی‌تری را به دست دهند.

اما درحالی که شواهد نشان می‌دهند مردم سالاری به رشد منتهی نمی‌شود، شاهد نیرومندی فراهم می‌آورد که رشد به مردم‌سالاری منجر می‌شود. این چیزی است که فیلسوفان دنیوی سده هیجدهم در انگلیس از آن به‌خوبی آگاه بودند. اکنون، درحالی که سده بیستم به پایان می‌رسد این الگویی است که در سراسر جهان به‌کار گرفته می‌شود. رشد به دو دلیل به مردم‌سالاری می‌انجامد: نخست، درحالی که بخش کوچکی از جمعیت غنی و سرمایه‌دار می‌شوند، بقیه شهروندان برانگیخته می‌شوند تا برای بهتر کردن

ولی این آزادی‌گزینش به سختی می‌تواند پیش‌نیازی برای رشد اقتصادی باشد. برعکس، چنین می‌نماید که آزادی‌گزینش اغلب سدی در راه رشد می‌شود. هندوستان در پرتو رهبری مردم سالار بی‌حال و ناتوان شده، درحالی که شیلی و کره جنوبی، هر دو کشوری خودکامه تا چندی پیش، داستانهای برجسته کامیابی اقتصادی هستند. امروز، سرمایه‌داری بدون مردم سالاری به رونق می‌رسد، هم چنانکه رشد شتابان چین کمونیست که از سوی رهبران آن تصویر می‌شود، به روشنی آنرا نشان می‌دهد.

مردم‌سالاری، رشد اقتصادی کشورهای صنعتی پیشرو جهان را نیز تضمین نمی‌کند. بسیاری از این کشورها هم‌اکنون به رکود یا به بهبود کند اقتصادی گرفتارند، و حکومت‌های مردم سالار از ایتالیا تا ژاپن از رسوایی مالی آسیب دیده‌اند و رشدی از خود نشان نمی‌دهند. چند سال پس از فرو ریختن دیوار برلن و شکست کمونیسم در اروپای شرقی، سیستم‌های مردم‌سالاری به نظر آشکار می‌آیند. به‌راستی میان مردم‌سالاری و رشد اقتصادی چه پیوندی وجود دارد؟ «جان هلیول»

«خروشچف» نادرست می‌پنداشت. ولی آیا «نیکسون» راست می‌گفت؟ آیا بی‌پرو زندگی آمریکایی تضمینی بر نیک فرجامی و رشد است؟ آیا مردم سالاری بهترین راه دستیابی به رشد اقتصادی است؟ در روسیه شوروی و اروپای خاوری پیشین، در آمریکای لاتین و آفریقا، حتی در آسیا، جایی که هنوز شماری از کشورها باید بر قطار رشد و توسعه اقتصادی سوار شوند، این پرسش یکی از بزرگ‌ترین موضوع‌های بحث‌انگیز روزگار ماست: به دیگر سخن بهترین نظام سیاسی برای دستیابی به رشد اقتصادی و نیک فرجامی پایدار کدام است؟

پاسخ‌هایی که به این پرسش داده می‌شود روشن نیست. آمریکایی‌ها همواره بر این باور بودند که مردم سالاری برای رشد سودمند است. دو سده پی‌درپی از توسعه پیوسته به این باور نیرو بخشید، و تنها رکود بزرگ برای چند صباحی این باور را لرزاند. با این همه، از جنگ جهانی دوم به بعد، مردم سالاری و نیک فرجامی به نظر می‌رسد که به هم پیوند خورده‌اند. تنها مردم سالاری است که به مردم آزادی‌گزینش می‌دهد؛ در همه جا؛ از صندوق رأی‌گیری تا درون فروشگاه‌های بزرگ.

زندگی خود گام بردارند، و چنین امتیازی تنها در درون جامعه مردم سالار پدید می آید. سپس، چنین افزایش درآمدی نیز نخست برای خرید کالاهای ضروری و سرمایه گذاری هزینه خواهد شد، و پس از آن به سوی چیزهای دیگری که اقتصاددانان آنها را «کالاهای تجمعی» می خوانند هدایت می شود، مانند آموزش و پرورش عالی. یک جمعیت با سواد و تعلیم دیده گرایش به درخواست حقوق سیاسی و مدنی پیدا می کند و بدین سان مردم سالار شدن جامعه آغاز می شود.

شاید بهترین نمونه این پیشرفت به هم پیوسته را می توان در کره جنوبی دید، جایی که نظام بسیار خودکامه از راه هیات برنامه ریزی اقتصادی در بیش از سی سال گذشته هدفهای رشد را برای صنایع پدید آورد. در سالهای میانی دهه ۱۹۸۰، کره جنوبی یک پایگاه نیرومند صنعتی داشت، ولی قانون ضد کارگری سهمگینی نیز به اجرا گذاشته می شد، و افراد فعال جامعه کارگری تحت پیگیری قرار می گرفتند. در ژوئن ۱۹۸۷ قیام مردمی فریاد درخواست مردم سالاری را بلند کرد و «روتاو» رئیس جمهوری که در سال ۱۹۸۸ برگزیده شد، فراگرد دگرگونی را با اعطای حقوق اساسی کار و اصلاحات بنیادی آغاز کرد. اکنون نیز «کیم یانگ سام» - که در سال ۱۹۹۲ با رأی مردم به ریاست جمهوری برگزیده شد - به سرعت در تلاش ریشه کن کردن فساد است. این برنامه ای است که هم اکنون در «تایوان» زمینه چینی می شود. پس از چهل سال حکومت خودکامه، حزب حاکم «کومینگ تانگ» هم اکنون در حال از دست دادن قدرت سیاسی و راه گشودن به آزادی میسر است. جنبش حزب تازه در «تایوان» بر آن است تا ضمن فراهم آوردن آزادیهای سیاسی جهت تازه ای برای اقتصاد ۱۸۰ میلیارد دلاری کشور فراهم سازد. مانند کره جنوبی اصلاح طلبان کنونی «تایوان» می خواهند پیوندهای نزدیک میان دولت و بازرگانی های بزرگ را سست کنند و اقتصاد آزادتری را بنیان گذارند. به عبارت دیگر انتقال از خودکامگی به مردم سالاری را همراه با رشد پایدار اقتصادی فراهم آورند و به این استدلال سست پایان دهند که مردم آسیا باید میان جامعه مردم سالار و اقتصاد سالم یکی را برگزینند. دولت های خودکامه، همچنانکه کره جنوبی، سنگاپور، و نظام های گوناگون دیگر عمل کرده اند، دستیابی به رشد اقتصادی را از راه نظارت های سخت فراهم آوردند. ولی ملت های بزرگ تر مانند

چین فراگرد توسعه را غیرمتمرکز کرده و از آن راه کامیابی های سریعی به دست آوردند. تجربه ای که در کشورهای خودکامه به دست آمده است نشان می دهد که در چین نیز فشار برای آزادی بیشتر شدت خواهد یافت. با این همه، آینده روسیه تاریک به نظر می رسد. مردم سالاری جامعه آغاز شده است، ولی تولید کاهش یافته و نشان می دهد که دسته های بسیاری برای برخورداری از غنائم اندک به جنگ خواهند پرداخت. تنها نامتمرکز کردن، همانند حکومت فدرال که رشد نخستین امریکا را فراهم آورد، به احتمال می تواند یک اقتصاد شکوفا و آزادیهای گسترده تر را فراهم آورد.

● بسیاری از کشورها هم اکنون به رکود یا به بهبود کند اقتصادی گرفتارند و حکومت های مردم سالار از ایتالیا تا ژاپن از رسوایی مالی آسیب دیده اند و رشدی از خود نشان نمی دهند.

● در حالی که شواهد نشان می دهد که مردم سالاری به رشد منتهی نمی شود، شاهد نیرومندی فراهم می آورد که رشد به مردم سالاری منجر می شود.

همه دولت ها ناگزیر در انتظام زندگی مردمان خود نقشی دارند، ولی چگونگی ایفای این نقش برای تعیین میزان آزادی و اندازه نیک فرجامی مردمان حالتی حیاتی دارد. از دیدگاه بیشتر اقتصاددانان، دخالت کمتر دولت و نه دخالت بیشتر آن مرجح است، زیرا دخالت کمتر دولت افراد را آزاد می گذارد و کارایی اقتصادی را رونق می بخشد. گرچه، شماری از اقتصاددانان، برای نمونه «میلتون فریدمان» برنده جایزه «نوبل» که از هواداران پیشگام کمترین دخالت دولت است نظری بسیار تند و بیگران دارند.

در زندگی واقعی، چنین نظام هایی - با کمترین دخالت دولت - وجود ندارند، زیرا با تکامل حکومت های مردم سالار، نقش دولت ها در تعیین پی آمدهای اقتصادی ژرف تر شده است. برای نمونه در ۲۴ کشور عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی بدهی ناویژه دولتی به ۶۳٪ از

تولید ناویژه ملی در سال ۱۹۹۲ رسیده است، که این رقم در سال ۱۹۸۴ برابر ۵۴٪ بوده است. سهم ایالات متحده آمریکا نیز برابر ۶۳٪ بوده که از ۴۵٪ در سال ۱۹۸۴ فزونی پیدا کرده است. کل سرمایه گذارهای دولت محلی ایالتی، مرکزی برای همه کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی در سال ۱۹۸۹ به ۴۰٪ رسید که این درصد در سال ۱۹۸۳ برابر ۴۱/۵ درصد بوده است. برای ایالات متحده آمریکا این درصدها به ترتیب برابر ۳۶ تا ۳۷ بوده است که سال آغاز آن ۱۹۸۳ گرفته شده است.

برای سال های پی در پی دولت های جهان توسعه یافته پول قرض کرده و در زمینه هایی به این شرح هزینه کرده اند: کمک به ناداران، کهنسالان، و ناتوانان عضوی، خرید تجهیزات دفاعی، استخدام میلیون ها کارگر در بنگاه ها و وزارتخانه های دولتی. هدفها اغلب بسیار ارجمند بوده اند، ولی آیا این پولها به خوبی هزینه شده اند؟ به گونه ای فزاینده هم اندازه و حجم دولت هم و اثربخشی کار آن، به چالش و پرسش کشیده شده و این به پرسش کشیدن در کشورهای در حال توسعه بیشتر نمایان بوده است. در واقع، کشورهای غیرمردم سالار در وضع توسعه شتابان آنتهایی هستند که سال های بسیاری از تجربه مالکیت و مدیریت بازرگانی دولتی را واژگون کرده و برای مالکیت خصوصی حفاظت های بسیاری فراهم آورده اند - از کاهش مقررات گرفته تا کاهش مالیات های بازرگانی -.

در مکزیک، یک مردم سالاری خودکامه به کار گرفته شد و در آن یک حزب چیره شد و دستورهای اقتصادی سخت به اجرا درآمد. در سال ۱۹۸۸ «کارلوس سالیناس دوگورتاری» که در دانشگاه «هاروارد» تحصیلات خود را تمام کرده بود به ریاست جمهوری دست یافت، مقررات سرمایه گذاری خارجی را کاهش داد، بانکها و دیگر صنایع را خصوصی کرد، و صدها نظارت و مقررات اقتصادی را آسان کرد. درآمدها افزایش یافت، بهره وری کارگران به شتاب فزونی گرفت، و سرمایه هایی که در آغاز دهه ۱۹۸۰ به دلیل بحران بدهی مکزیک از کشور گریخته بودند، به کشور بازگشتند.

تجربه مکزیک نشان می دهد که وظیفه، و نه اندازه و حجم دولت، نقش آن را در اقتصاد تعیین می کند. گاهی از اوقات، فرهنگ در توسعه اقتصادی نقش دارد، همچنانکه پدید آمدن آیین پروتستان و اخلاق کار پروتستان در اروپای غربی

از خود اثری برجسته برج گذاشت. بر همین روال، سنت کنفوسیوس در آسیای شرقی به رهبران توانمند اجازه داد تا اقتدار خودکامه خود را استقرار بخشند. ولی اکنون، بیشتر اقتصاددانان بر این باورند که سیاست، خط‌مشی‌ها، و نهادها - که هیچکدام آنها به ضرورت به پدیده ویژه فرهنگ پیوند ندارد - به رشد اقتصادی یاری می‌دهند، یا آن را سد می‌کنند. «منصور اولسون» اقتصاددان دانشگاه «مریلند» استدلال می‌کند که «این ترتیبات سیاسی است که به گونه‌ای مسلط بر کارکرد اقتصادی نفوذ می‌کند». در کره جنوبی، برای نمونه می‌توان هزاران قانونی را که با صراحت تدوین شده‌است تا فعالیت اقتصادی را نظارت و هدایت کند، نادیده گرفته شد و اجازه

خود را ضعیف ببیند، انگیزه نیرومندی خواهد یافت که از خط‌مشی‌های کوتاه‌برد پیروی کند». برای نمونه، دولتهای بی‌ثبات ایتالیا که از پس جنگ جهانی دوم تاکنون متوسط عمری برابر یک سال داشته‌اند، اجازه می‌دهند تا کسر بودجه دولت تا ۱۴٪ از تولید ناویژه ملی فزونی یابد. در حالی که، بانک مرکزی ایتالیا در تلاش چیره‌شدن و محدود کردن تورم است. رأی دهندگان ایتالیایی که از رسواییهای پراکنده مالی و فساد به ستوه آمده‌اند به تازگی بر آن شده‌اند تا نظام نمایندگی به نسبت را از میان بردارند. در زمانهای پیش که مردم سالاری یک اندیشه دلپذیر بود و هنوز به صورت نظام حکومتی درنیامده بود، خودکامگان و ستمگران برج‌های

تفرقه کشانید و اقتصاد را به پریشانی گرفتار کرد. دو سال بعد به هنگامی که ژنرال «آگوستو پینوشه» با کودتای نظامی رهبری کشور را در دست گرفت، اصلاحات بزرگ اقتصادی پی‌گرفته شد، محدودیتهای سرمایه‌گذاری خارجی از میان برداشته شد و تعرفه‌های گمرکی به شدت کاهش پذیرفت. در پرتو سوء استفاده‌های حقوق انسانی که کشتن و «ناپدیدشدن» مردمان را دربرداشت، این ضربه اقتصادی نیز سختیهای دیگری فراهم آورد. صنعت نساجی بی‌درنگ ناپدید شد، و در سال ۱۹۸۱ نرخ بیکاری به ۱۹/۶ درصد رسید. سرانجام، اتحادیه‌های کارگری درخواست اصلاحات سیاسی را مطرح کردند و مردم شیلی - که پیش از حکومت «پینوشه» از سنتهای قوی

- از دیدگاه بیشتر اقتصاددانان، دخالت کمتر دولت و نه دخالت بیشتر آن مرجح است.
- نظام مردم سالار یک نظام ناقص است ولی اکنون دلپسندترین نظام‌هاست.



- اکنون شماری از کارشناسان استدلال می‌کنند که باید اجازه داده شود تا تصمیم‌گیری اقتصادی بیشتری از رده‌های پائین ساختار سیاسی به سوی بالا تراوش کند.

دادند تا بازرگانها و شرکتهای خود به صورت مستقل به تصمیم‌گیری بپردازند. در کشورهای پیشرفته، مقررات و کارهای دفتری که به‌طور منطقی تدوین شده‌اند، می‌توانند برپایی کسب و کارهای تازه را ترغیب کنند.

همچنین دیوان‌سالاریهای درحال رشد و گروههای فشار در کشورهای پیشرفته یا درحال توسعه می‌توانند در راه رشد اقتصادی مانع پدید آورند و فلج سیاسی یا بی‌ثباتی بیافرینند. «البرتو آله سینا» اقتصاددان دانشگاه «هاروارد» می‌گوید که بی‌ثباتی سیاسی یک شاخص استوار کارکرد سست اقتصادی است. در کشورهای درحال توسعه، بی‌اطمینانی که در فضای بی‌ثباتی سیاسی پدید می‌آید سرمایه‌گذارها را کاهش می‌دهد و فرار سرمایه را برمی‌انگیزد، درحالی که در کشورهای صنعتی، بی‌ثباتی سیاسی به‌گزینشهای سیاسی سست و ضعیف می‌انجامد. «آله سینا» می‌گوید که «اگر دولتی احتمال انتخاب مجدد

فرمان می‌رانند. برخی از اینان بیش از دیگران نیکخواه بودند، ولی به‌طور کلی، این خودکامگان در مرتبه نخست به حفظ منافع خویش می‌اندیشیدند. مایملک دیگران را قبضه می‌کردند و از درآمدها مالیات می‌گرفتند، و از راه غارت و چپاول جمعیت کشور را به فقر و ناداری می‌نشانند. امروز، هنوز شماری از آن خودکامگان به حکومت می‌پردازند. ولی در سالهای اخیر الگوی تازه‌ای پدید آمده‌است. الگوی خودکامه‌ای که به رهاکردن غنیمت کوتاه‌مدت، به سود پیش بردن رشد اقتصادی و درآمدهای آینده راغب گشته است.

«اندرو شلیفر» اقتصاددان دانشگاه «هاروارد» می‌گوید: «معمای دوران پس از جنگ سرد، پدیدآمدن خودکامه با پذیرش ایمی حقوق مالکیت است. نمونه «پینوشه» در این زمینه نمایان است». تجربه رئیس‌جمهوری «سالوادور آلنده» در سوسیالیسم، کشور شیلی را به تلخکامی و به

مردم سالاری برخوردار بودند، در صحنه سیاسی ظاهر شدند - در یک همه‌پرسی ملی به برگزاری انتخابات رأی دادند. با این همه زمانی که مردم سالاری در سال ۱۹۹۰ به شیلی بازگشت مردم شیلی معتقد بودند که الگوی اقتصادی تحمیلی از سوی «پینوشه» الگوی درستی بود. در سال ۱۹۹۲ نرخ بیکاری به ۴/۴ درصد رسید و درآمد سرانه نسبت به سال ۱۹۷۵ که سال آغاز اصلاحات بود ۶۶٪ به قیمت واقعی افزایش یافت. افزون بر آن، امروز، مردم شیلی نظارت و اختیار استواری بر داریهای خود دارند. پرداختهای تامین اجتماعی آنان همراه با حسابهای خصوصی که از سوی شرکتهای مالی، و نه دولت، اداره می‌شوند واریز می‌گردد.

دولت خودکامه‌ای که با دستی توانا از مرکز کشور به هدایت اقتصاد می‌پردازد تنها یک الگوی کامیاب رشد است. یک نمونه کامیاب همسنگ با

این الگو، و الگویی که بسیاری از صاحب نظران معتقدند می‌تواند با مردم‌سالاری همزیست باشد، الگویی است که در آن اتحادیه‌ای فدرالی پدید آید که در آن تدوین خط‌مشی‌ها، قانونها، و مقررات میان حکومت مرکزی و مناطق تقسیم شود.

چنین مشارکتی در بهره‌مندی از قدرت و نامتمرکز کردن دولت، به‌طور تاریخی به‌عنوان محرک و انگیزه‌ای نیرومند برای رشد و توسعه، سودمندی خود را ثابت کرده‌است. انقلاب صنعتی بریتانیا در شهرهای «تازه» شمال کشور مانند «بیرمنگام» و «منچستر» که در آنجا قانونها و مقررات به دنبال انقلاب درخشان ۱۶۸۸ آزادتر از مرکزهای مالی قدیمی مانند «لندن» بودند پدید آمد. و در ایالات متحد آمریکا رشد شتابان سده نوزدهم تا اندازه‌ای محرک خود را به نظام تفکیک حقوق حکومت مرکزی و ایالات مدیون است که اجازه داد کشاورزی و صنعتی شدن بدون مزاحمت نظرتهای مرکز رونق گیرد.

«باری واین‌گاست» عضو ارشد در «موسسه هور» می‌گوید برای آنکه حکومت فدرال در تشویق رشد اقتصادی موثر باشد باید «حافظ بازار» باشد. بدین معنی که میزان دخالت نظام سیاسی را در بازارها محدود کند. در پرتو نظام فدرال شهرها و مناطق به‌صورت «رقیب» درمی‌آیند، و اگر اوضاع و احوال مساعد و دلپسند نباشد، مردم در میان مناطق به رفت و آمد می‌پردازند و به کوچ دست می‌زنند.

به گفته «واین‌گاست» آنچه که رشد اقتصادی شتابان چین را به پیش می‌برد حکومت فدرال به شیوه چینی است. حکومت مرکزی معیارهای بازرگانی اساسی یا مقررات رفتار را بر مناطق تحمیل نمی‌کند (به‌گونه‌ای که یک حکومت فدرال واقعی باید عمل کند). ولی در سطح روستا و شهر، از طریق نظام پیچیده‌ای از قراردادهای پاداشی برای تولید و سود، صنعت به صورت «بازار» درآمده است. در چین، میانگین رشد در ده ساله گذشته سالانه نزدیک به ۱۰ درصد بوده‌است.

امروز، روسیه «بوریس یتسین» نمی‌تواند ذره‌ای از تجربه چین را در نامتمرکز کردن گستاخانه اقتصاد درپیش گیرد. قدرت «یتسین» در اداره کردن روسیه، کشوری که از مناطق تشکیل شده، سخت محدود است و قدرت هم از سوی مرکز به سوی مناطق در انتقال است. اکنون یتسین امیدوار است تا این نیروها را در قانون اساسی جدیدش محصور کند و حقوق دولتهای محلی و مناطق را روشن گرداند.

«گریگوری یاولنسیکی» اقتصاددانی که با منطقه «نژینی نوگورود» برای اجرای اصلاحات اقتصادی از نزدیک همکاری می‌کند، می‌گوید که حکومتهای محلی باید قادر باشند تا برای اداره بازرگانیها و صنایع تازه، مقررات خود را وضع کنند و تخصیص درآمدهای مالیاتی باید در سطح محلی صورت گیرد. روشهای کار باید ساده باشد، همانگونه که در منطقه «نژینی نوگورود» است، جایی که کارآفرینان اکنون می‌توانند کسب و کار تازه خویش را در اداره پست ثبت نمایند.

حکومت فدرال ممکن است حتی در مردم سالارهای پیشرفته - که در آنجا نقش دولتها در ترغیب رشد اقتصادی تحت بررسی دقیق قرار گرفته است - جایی تازه پیدا کند. حکومت ایالات متحد آمریکا از آغاز پیدایش خود تاکنون از حالت فدرالی خود کاسته است و اکنون شماری از کارشناسان استدلال می‌کنند که باید اجازه داده شود تا تصمیم‌گیری اقتصادی بیشتری از رده‌های پایین ساختار سیاسی به‌سوی بالا تراوش کند. در چنین شیوه‌ای، مسایل محلی می‌تواند نزدیک‌تر به محل پیدایش خود حل و فصل شود.

در سالهای نخستین دهه ۱۹۶۰ «دانیل بل» جامعه‌شناس سرشناس نظر ساده ولی استواری را بیان داشت: هر چهارسال یکبار تا سال ۲۰۰۰ و پس از آن، مردم آمریکا می‌توانند مطمئن باشند که یک انتخابات رئیس‌جمهوری برپا خواهند داشت. او آنگاه پرسید: «در چند کشور جهان چنین سخن مطمئن را می‌توان زد».

به‌راستی این وضع - و ثباتی که همراه می‌آورد - یک ویژگی یگانه نظامهای مردم‌سالار است. با این همه همراه با ثبات انعطاف و فرصت برای دگرگونی پیش می‌آید. در نظامهای مردم‌سالار، مجموعه‌ای از حقوق فردی به‌طور اساسی محفوظ و محترم است. در همان حال، حزبهای سیاسی برای در دست گرفتن قدرت می‌کوشند و به نبرد می‌پردازند. افراد و صاحبان کسب‌وکار برای به دست آوردن سود، پیشرفت، و منزلت به رقابت می‌پردازند. و نهادهای اجتماعی، از خانه‌های پرستش تا نهادهای آموزش، برای به دست آوردن وفاداری و پشتیبانی مردم به هم چشمی دست می‌زنند. در هیچ جا جز در نظام مردم‌سالاری چنین رقابتی برای منافع خویش صورت نمی‌گیرد. این ترکیب اطمینان و یقین با دگرگونیهای پی‌درپی، سرانجام، به‌صورت بهترین ضامن سعادت و رفاه اقتصادی درخواهد آمد.

یک مجموعه سیاسی مردم‌سالار، به گفته

«دوگلاس نورث» از دانشگاه «واشینگتن» در شهر «سنت لوییس» درجایی که رشد اقتصادی نیست نمی‌تواند چندان دوام کند، زیرا گروههای مختلف به‌طور پیوسته برای تقسیم غنیمتی که همواره ثابت است در جنگ خواهند بود. مخالف این سخن نیز درست است. رشد و نیک‌فرجامی در محیطی که غیرمردم‌سالار است نمی‌تواند برای مدت زیادی دوام آورد. «نورث» می‌گوید: «در کوتاه‌مدت، خودکامگان می‌توانند همواره رشد اقتصادی خوبی را به دست آورند». ولی پس از مدتی، اگر مردم‌سالاری برپا نشود تا سودمندیها را برای همه مردمی که در به دست آوردن آن تلاش کرده‌اند محفوظ و ایمن سازد و به میلیونها آدم دیگر فرصت پیشرفت بیشتر را عرضه ندارد، هر اتفاقی می‌تواند پیش آید. دگرگونی نظام سیاسی، ضبط و توقیف اموال، سرکشی و قیام، و واژگونی سرونشتهای.

نظام مردم‌سالار یک نظام ناقص است، ولی اکنون دلپسندترین نظامهاست. در دیدار ۳۴ سال پیش در مسکو «خروشچف» به «نیکسون» گفت که نوه‌های وی در آمریکای کمونیست زندگی خواهند کرد، و «نیکسون» بی‌درنگ پاسخ داد: «نه، نوه‌های شما در روسیه سرمایه‌داری خواهند زیست». روسیه شاید هم‌اکنون سرزمین سرمایه‌داری نیست، ولی «نیکسون» درست‌تر از آن سخن گفت که شاید خود در آن زمان گمان می‌کرد. به تازگی، فرزند «خروشچف» به نام «سرگی» در مقام یک پژوهنده مهمان در دانشگاه «براون» به اقامت دائم و قانونی در ایالات متحد آمریکا نایل شده و فرزندان وی در مسکو زندگی می‌کنند. «سرگی خروشچف» می‌گوید برای سرزمین پدری‌اش دل‌تنگ است. ولی اضافه می‌کند: «در اینجا من در تصمیماتم احساس آزادی بیشتر می‌کنم... در روسیه ما همواره باید برای کارهای خود اجازه کسب کنیم. تنها اعلام مردم‌سالاری کافی نیست. این دگرگونیها زمانی دراز می‌طلبند.» □

دکتر محمدعلی طوسی دارای دکترای فلسفه در مدیریت آموزشی از دانشگاه ایالتی میشیگان است و سالهاست که به‌عنوان استاد مدیریت با دانشگاهها و مراکز آموزشی از جمله سازمان مدیریت صنعتی همکاری دارد. از وی هم چنین کتابها و مقالات زیادی در زمینه‌های گوناگون مدیریت ترجمه و تالیف و به چاپ رسیده‌است.